

بدوست فراموش نشدنی ام ، به پشتاز دلیر ،
وفسادار و نجیب مبارزه پرولتاریا

ویلهم ولف

که در تارناو در ۲۱ ژوئن ۱۸۰۶ تولد یافته و در
زمان تعمیر در منچستر تاریخ ۹ مه ۱۸۶۴ وفات
نموده تقدیم شده است .

دیباچه چاپ اول

اثری که امروز نخستین بخش آنرا به عموم عرضه میکنم دنباله نوشته من در باره اقتصاد از علم اقتصاد (۲) است که در سال ۱۸۵۹ انتشار یافت. فاصله طولانی بین آغاز و ادامه آن از آنجاست که بیماری چندین ساله ای بارها موجب قطع کار من گردید.

محتوی نوشته سابق در فصل اول این بخش خلاصه شده است. این کار تنها از جهت پیوستگی و استقامت کامل مسائل انجام نیافته بلکه مطلب نیز بهتر بیان شده است. تا آنجا که اوضاع و احوال بمن اجازه داده اند برخی نکات را که سابقا فقط با اشاره اکتفا کرده بودم بسط داده ام و بعکس پاره ای دیگر را که بتفصیل آورده بودم کوتاه نمودم. طبیعا بخشهایی که بتاریخ تئوری ارزش و پول اختصاص داده شده بود در این نوشته حذف گردید ولی با وجود این خواننده نوشته سابق در یادداشتهای فصل اول منابع تازه را جمع بتاریخ آن تئوری خواهد یافت.

هر آغازی دشوار است. این حقیقت در باره هر علمی صدق میکند و بهمین جهت فهم فصل اول و بویژه قسمتهایی که به تحلیل کالا اختصاص داده شده است بزرگترین دشواری را ایجاد میکند. در خصوص تحلیل ماهیت ارزش و همچنین مقدار ارزش کوشیده ام تا حدی که امکان داشت آنرا همه فهم بیان نمایم (۱). شکل ارزش که صورت آماده آن شکل پول است بسیار تو خالی و ساده است ولی با اینحال بیش از دو هزار سال است که فکر بشر با آنکه توفیق یافته است لااقل بطور تقریب اشکال پرمغز تر و بمراتب پیچیده تری را تجزیه کند برای کشف آن میکوشد. چرا؟ برای اینکه مطالعه اجسام مرکب آسانتر از سلول است و بعلاوه در تجزیه اشکال اقتصادی استفاده از میکروسکوپ یا معرفهای شیمیایی میسر نیست قوه تجرید و انتزاع بسا بد جبران این دشواریها میکند.

اما برای جامعه بورژوازی شکل کالاهای محصول کار - یا صورت ارزشی کالا - شکل سلولی اقتصادی است. در دیده عامی چنین مینماید که کار این تحلیل بتدریج متنی کشانده میشود. راست است تدریجی هست ولی تنها در معنایی که علم تشریح میکروبی بتدریجی میبرد ازد.

بنابراین با استثناء قسمت مربوطه بشکل ارزش نمیتوان نسبت بدشواری فهم این کتاب شکایت داشت البته من خوانندگان را در نظر میگیرم که میخواهند چیز تازه ای بیاموزند و بنابراین میل دارند بیاندیشند. علم طبیعی و طریقه اختیار میکند: یا پروسه های طبیعت را در جایی مورد مطالعه قرار میدهد که کامل ترین صورت آنها نمودار میشود و کمتر مورد تأثیر عوامل مختل کننده هستند و یا تجربیات خود را در شرایطی انجام میدهد که سیر بیخودش پروسه را تا مین کند.

آنچه را که من قصد دارم در این اثر تحقیق کنم شیوه تولید سرمایه داری و مناسبات تولیدی و مبادله

Zur Kritik der politischen Ökonomie

(۲)

(۱) این عمل بیشتر بنظر من ضرورت یافت هنگامی که فردریک لاسال F. Lassale در بخشی از نوشته خود علیه شولتسه دلچ Schulze Delitzsch در آنجا که وی مدعی است روح و چکیسده توضیحات مرا در این باب بیان میکند سو تفاهات مهمی ایجاد نمود. ضمنا بگوئیم وقتی فردریک لاسال تمام مطالب عمومی نظری کار اقتصادی خویش را تقریبا کلمه بکلمه از نوشته های من بدون ذکر ماخذ آن اقتباس میکند (مثل آنچه که مربوط به صفت تاریخی سرمایه یا همبستگی مناسبات تولید و طرز تولید است) و غیره و حتی اصطلاحاتی که من شخصا بوجود آورده ام بکار میبرد لابد ضرورت تالیفی او را وادار باین عمل نموده است. بدیهی است منظور من بحث درباره تفصیلاتی که وی آورده و نتایج علمی که از آنها گرفته است نیست. من بهیچوجه کاری باین مطلب ندارم.

های منطبق با آنست.

تاکنون انگلستان محل کلاسیک این نوع تولید بود. است. بهمین سبب این کشور عدد ترین شا
برای بیان و تشریح نظریات من واقع گردیده است. حالا اگر خواننده آلمانی در مورد وضع کارگران صنعتی و
کشاورزی انگلیسی فریسی ماب (۲) شانه های خود را با لایباند ازد و یا بخواهد خوش بینانه خود را تملی دهد
و بگوید که در آلمان هنوز تا مدت ها وضع بدک نیست، جز این نمیتوانم که بوی بانگ بزنم

این سرگذشت خود تست که نقل میکنم. De te fabula narratur. بخودی خود سخن از
درجه عالی یادانی تکامل تضاد های اجتماعی که از قوانین طبیعی تولید سرمایه داری ناشی میشوند نیست.
سخن بر سر خود این قوانین - بر سر خود این تعالیات است که با ضرورتی پولادین تا میسر میکشند و چیره میشوند
کشوری که از لحاظ صنعت جلوتر از دیگرانست بکشوری که کمتر توسعه یافته منظره آینه اش را نشان
میدهد. حالا از این مطلب میگذریم. در کشور ما آنجا که تولید سرمایه داری حق آب و گل پیدا کرده مثلا در
کارخانجات بمعنای واقعی آن اوضاع است ترازا انگلستان است زیرا پارسنگ قوانین کارخانه وجود ندارد. ما در
هریک از رشته های دیگر مثل همه کشورهای قاره ای اروپای غربی نه تنها از توسعه تولید سرمایه داری بلکه از
غیر کافی بودن رشد آن رنج میبریم. در جوار مصائب جدید یک سلسله از عیوب ارثی که زائیده درجا زدن
دائمی مادر شیوه های تولیدی باستانی و سوری شده است با کلیه عواقبی که ناپهنگام در زمینه مناسبات
اجتماعی از آنها ناشی میگردد، ما را تحت فشار قرار میدهند. ما تنها از زندگان رنج نمیبریم بلکه مردگان نیز ما را
عذاب میدهند. Le mort saisit le vif (مرد زنده را فرامیگیرد) (۳)

آما را اجتماعی آلمان و کشورهای غرب اروپای ببری در مقایسه با آنچه در انگلستان میگذرد فقیر و ناچیز
است. ولی با اینهمه گوشه پرده را بقدر کفایت بالا میزند تا بتوان سرمد وزی (۴) را از لاپلای آن دید.
اگر دولتها و پارلمانهای ما مانند انگلستان کمیسیونهای ادواری برای بازرسی وضع اقتصادی تعیین
میکردند و این هیئتها همچنان داری اختیارات تامه برای تحقیق حقایق بودند و نیز امکان داشت همچون
انگلستان برای این ما موریت مردانی با صلاحیت و بیطرف و بی ملاحظه مانند بازرسان کار، گزارش دهندگان
پزشکی درباره بهداشت عمومی، کمیسرهای ما مور تحقیق درباره استثمار زنان و کودکان و شرایط سکتی و
غذا پیدا نمود آنگاه از وضع خاص خود وحشت میکردیم.

بر سه برای اینکه دیوهاراد نبال کند خویشتن را با کلاهی از ابر میپوشانید ولی مادر عوض کلاه ابر بر
دیدگان و گوشهای خود میکشیم تا بتوانیم وجود دیوان را انکار کنیم.
بیهوده ما را در این باب وهم نگید. همچنانکه جنگ استقلال آمریکا در قرن هیجدهم برای طبقه
متوسط اروپا بمنزله ناقوس خطر بود جنگ داخلی آمریکا در سده نوزدهم برای طبقه کارگر اروپا اعلام
خطری است.

در انگلستان جریان دگرگونیهای اجتماعی را میتوان بادست لمس نمود. این تحولات در نقطه معینی
از اعتلا خود ناگزیر موجب واکنش در قاره اروپا میگردد. در اینصورت تحولات مزبور بر حسب درجه تکامل
(۲) فریسی pharisäisch, phrisaïque فریسیان پیروان یکی از شعب باستانی مذهب
یهودند که مظاهر بتقدس و تقوی را شعار خود قرار داده بودند و در اصطلاح زبانهای اروپا پائسی
باشخاصریا کار و قلب اطلاق میگردد.

(۳) اشاره بقاعده حقوقی است که در قرون وسطی برای اینکه وارث بتواند بمحض فوت در تنگه متوفی دخل و
تصرف کند وضع گردیده است. این قاعده که در متن آلمانی بزبان فرانسه ذکر شده از کتاب عادات
پاریس اقتباس گردیده است.

(۴) Meduse مدوز یکی از سه زن جادویی است که بنا با افسانه های باستانی یونان بینندگان را تهدید
سنگ میکردند و پرمه یا پرسئوس Perseus, Persee پسر زئوس خدای خدایان پهلوان
داستانی یونان سر او را برید.

طبقه کارگر شکل خشن تر یا انسانی تری بخود خواهد گرفت. قطع نظر از جهات عالیتر، نفع طبقه حاکمه کسونی در اینست که کلیه موانعی را که میتوان قانوناً تحت اختیار درآورد و سد راه تکامل طبقه کارگر است از پیش پایش بردارد.

بهین جهت است که من در این جلد بخش بزرگی را بتاریخ، محتوی و نتایج قوانین کسارگری انگلستان تخصیص داده ام هر ملتی میتواند و باید در مکتب دیگران بیاموزد. حتی هنگامیکه جامعه ای در مسیر قانون طبیعی تکامل خویش افتاده است - و هدف غائی ما در این اثر همین است که قانون اقتصادی تکامل اجتماع نوین را کشف کنیم - نمیتواند از مراحل طبیعی تکامل خود بجهت و نه اینکه ممکنست بوسیله فرمان این مراحل را زائل سازد. آنچه که میتواند اینست که درد زایمان را کوتاهتر و ملایمتر کند. برای رفع هرگونه سوء تفاهم اضافه میکنم که چهره سرمایه دار و مالک زمین را با سرخاب نیاراسته در اینجا از افراد فقط بمثابه تجسم مقولات اقتصادی، نمایندگان مناسبات و منافع معین طبقاتی بحث شده است.

نظریه من که تحول ساخت اقتصادی جامعه را یک پروسه طبیعی و تاریخی تلقی میکند کمتر از هر عقیده دیگری فرد را مسئول مناسباتی میشمارد که خود محصول اجتماعی آنست بما اینکه از نظر ذهنی فرد میتواند خود را مافوق آن مناسبات قرار دهد.

در علم اقتصاد تحقیق آزاد علمی تنها با همان دشمنی که برای شعبد یگردانش وجود دارد تصادف نمیکند. طبع خاص موضوعی که مورد بحث آنست شدیدترین و حقیرترین و کینه توزترین شهوات نفسانی که در سینه انسانی میجوشد یعنی حرص نفع شخصی را بر ضد خود میانگیزد. مثلاً کلیسای عالی انگلستان سی و هشت حمله با اصول سی و نه گانه دین خود را آسانتر میبخشد تا تعرضی بر یک سی و نهم از درآمد خویش بود روزگار ما مخالفت با خداوند در مقابل انتقاد مناسبات کهن مالکیت از معاصی صغیره محسوب میشود. با وجود این نمیتوان در این زمینه پیشرفت را منکر شد. مثلاً من خواننده را بکتاب آبی که چند هفته است تحت عنوان:

"Correspondence with Her Majesty's Mission Abroad, regarding Industrial Question and Trades' Union."

(مکاتبه بامیسیون اعلی حضرت در خارجه را جمع بمسائل صنعتی و اتحادیه های کارگری) انتشار یافته است مراجعه میدهم.

نمایندگان سلطنت انگلستان در خارجه بصراحت در این کتاب میگویند که در آلمان، فرانسه و خلاصه در کلیه کشورهای متدن اروپای بری تحول روابط کسونی سرمایه و کار همان اندازه محسوس و غیر قابل اجتناب است که در انگلستان. در همین زمان از سوی دیگر آقایان اوس اطلس آقای وید (H) معاون رئیس جمهور امریکای شمالی در اجتماعات عمومی اعلام میدارد که "پس از الغاء بردگی تغییر شرایط سرمایه و مالکیت ارضی درد ستور روز قرار میگردد".

اینها علائمی از زمان هستند که نه قبای ارغوانی و نه طیلسان سیاه هیچیک توانائی پنهان کردن آنرا ندارند. منظر این نیست که فردا معجزه خواهد شد. این علائم بمانشان میدهد که حتی در بیسن طبقات حاکمه دارد این نکته درک میشود که جامعه کنونی ریخته ثابتی نیست بلکه ارگانیک قابل تکاملی است که دائماً در حال تطور است.

جلد دوم این نوشته از پروسه گردش سرمایه (کتاب دوم) و شکلهای مجموع پروسه (کتاب سوم) بحث خواهد کرد.

در جلد سوم و آخر کتاب (کتاب چهارم) تاریخ شهری را بیان خواهیم نمود. هر قضاوتی که ناشی از انتقاد علمی باشد با آغوش باز پذیرفته خواهد شد. در برابر قضاوتهای قبلی که

با اصطلاح افکار عمومی خوانده میشود و من هرگز در قبال آنها گذشتی نکردم. ام همچنان کلام آن مسرد بزرگ
فلرانسی را شعار خویش قرار میدهم که گفت :

Segui il tuo corso, e lascia dir le genti!

(راه خود گیر و بگذار مردم هر چه میخواهند بگویند)

لندن ، ۲۵ ژوئیه ۱۸۶۷
کارل مارکس

بی گفتار برای چاپ دوم

لازم است بد و راجع به تغییراتی که در چاپ دوم این کتاب بعمل آمده است توضیحاتی بخوانند که چاپ اول بد هم روشن تر شدن تقسیم بندی کتاب بچشم میخورد. یادداشت‌های تازه همه جاتحت عنوان حواشی چاپ دوم تذکره داده شده است. اما راجع به متن کتاب مهمترین ملاحظات بقرار زیر است:

در بند اول از فصل یکم موضوع انتزاع ارزش از راه تجزیه معادلاتی که بوسیله آنها هر ارزش مساوی بهمان میشود با دقت علمی بیشتری انجام شده است. همچنین بستگی بین ماهیت ارزش و تعیین مقدار ارزش بوسیله زمان کار اجتماعا لازم که در چاپ اول فقط بآن اشاره شده بود در اینجا بطور وضوح برجسته شده است. بند سوم فصل اول (شکل ارزش) نظر باینکه در چاپ اول دو نوع بیان از مطلب شده بود که اصلاح شده است. بطور گذر امتزگرمیشوم که دوست من دکتر کوگلمان هانوری (*) موجب این دو نوع بیان مطلب گردید. در بهار سال ۱۸۷۶ بدیدن اورفته بودم که از هامبورگ نخستین جزوه های کتاب برای تصحیح رسید. کوگلمان مرا متقاعد نمود که در باره شکل ارزش اغلب خوانندگان بتوضیحات اضافی که بیشتر جنبه درسی داشته باشد نیاز دارند. اغلب مطالب آخرین بخش اول (در فیش صفتی کالا و غیره) تغییر یافته است. بند اول فصل سوم (معیار ارزش) با دقت مورد تجدید نظر قرار گرفته است زیرا با استناد توضیحاتی که در کتاب (انتقاد علم اقتصاد، برلین ۱۸۵۹) داده شده این قسمت با غماض مطرح گردیده بود. فصل هفتم مخصوصا قسمت دوم آن بنحو فاحشی تغییر یافته است.

بیفایده است کلیه تغییرات جزئی که در متن بعمل آمده و اغلب فقط مربوط بسبک انشا است در اینجا بیابیم. دامنه این اصلاحات بتمام کتاب کشیده میشود. با وجود این اکنون که ترجمه فرانسه این کتاب را که در پاریس انتشار یافته است از نو ملاحظه میکنم متوجه میشوم که بعضی از قسمتهای متن آلمانی احتیاج با اصلاح داشته است. درجائی میبایستی عمیقا اصلاح میشد و درجائی دیگر تجدید نظر جدي در سبک انشا یا دقت بیشتری در حذف پاره ای نادرستی ها که راه یافته بود ضرورت داشت. ولی فرصت نبود زیرا در پائیز سال ۱۸۷۱ در میان انواع کارهای فوتی بمن خبر رسید که چاپ اول کتاب نایاب شده است و چاپ دوم باید از ژانویه ۱۸۷۲ آغاز گردد.

حسن قبولی که کاپیتال با سرعت زیاد میان محافل وسیع طبقه کارگر آلمان یافت خود بهترین پاداش کارمن است. آقای مایر (**) مردی که از نظر اقتصادی نماینده طرز فکر بورژوازی است و در شهروین صاحب صنعت است، در ایام جنگ آلمان و فرانسه جزوه ای منتشر نمود و در آن بخوبی نشان داد که آن شم نیر و مند ثوریک که بمنزله دارائی ارشی آلمانها معرفی میشد از بین طبقات بحساب توییت یافته آلمان رخت بر بسته و بعکس در میان طبقه کارگر از نو زندگی یافته است.

تا این ساعت علم اقتصاد در آلمان بمنزله علمی خارجی باقی مانده است. گوستاو فون گولیش (**) در کتابی که تحت عنوان (بیان تاریخی تجارت و صنعت و غیره) در سال ۱۸۳۰ انتشار داد اکثر جهات تاریخی را که در کشور مانع توسعه طرز تولید سرمایه داری شده و بالنتیجه از تشکیل اجتماع بورژوازی جدید جلوگیری نموده بخصوص در قسمت اول کتابش روشن کرده است. بنابراین زمینه مساعدی برای علم اقتصاد وجود نداشت، بلکه مانند کالائی ساخته و پرداخته از انگلستان وارد گردید و استادان آلمانی همچون دانشآموزان

(*) Dr. L. Kugelmann in Hannover یکی از اطباء معروف هانور (۱۸۰۲-۷۸) عضو

بین الملل اول و یکی از طرفداران پر حرارت مارکس و از مبلغین کتاب کاپیتال.

(**) Sigmund Meyer

(*) Gustav von Gülich (۱۷۹۱-۱۸۴۷) مقاطعه کار و بازرگان آلمانی نویسنده تاریخ

اقتصاد تحت عنوان *Geschichtliche Darstellung des Handels, der Gewerbe usw.*

باقی مانندند. بیان نظری آنچه واقعیت زندگی خارجی میگذشت دردست آنان مجموعه ای از عقاید محجروشده که معنای آنرا بقتضای دنیای خرد و بورژوازی اطراف خود تفسیر و پالنتیجه تحریف میکردند. این احساس ناتوانی علمی را که فرونشاندنی نبود و این ناراحتی وجدان را که ناشی از قدم گذاشتن درزمینی ناشناخته بود، کوشیدند پشت بساطی از فضل فروشیهای ادبی و تاریخی یا با قاتی زدن مواد خارجی که از علوم با اصطلاح اداری (۳) فرض گرفته اند پنهان سازند. بهیچاورد پگراتیوه دهی از اطلاعات که از برزخ آن بایسد هر داوطلب سرشار از آرزوی بوروکراسی آلمان بگذرد.

از سال ۱۸۴۸ تولید سرمایه داری با سرعت در آلمان توسعه یافت و از هم اکنون شکوفه های سرگیجه آور آن پدیدار شده است. ولی با این وجود اقبال بیش از گذشته به متخصصین ماری نیارود. تا وقتی که میتوانستند بیطرفانه بعلم اقتصاد بپردازند مناسبات جدید اقتصادی در واقعیت آلمان وجود نداشت و هنگامی که این مناسبات وارد زندگی شد اوضاع بنحوی درآمد که دیگر فرصت زیادی برای مطالعات بیطرفانه در محیط بورژوازی موجود باقی نمانده بود. مادمی که علم اقتصاد بورژوازی است، یعنی تا وقتی که نظم سرمایه داری را بجای اینکه یک مرحله موقتی از تکامل تاریخ بداند شکل آخر و قطعی تولید اجتماعی میانگارد، وجهه علمی آن فقط تا موقعی است که مبارزه طبقاتی هنوز آشکار نشده و پادری پدیده های مجزا ظهور میکنند.

انگلستان را بطور مثال بگیریم. علم اقتصاد کلاسیک آن مربوط بدوره ایست که هنوز مبارزه طبقاتی توسعه نیافته است. آخرین نماینده بزرگش در این علم ریکارد و (۴) است که بالاخره پایه تحقیقات خویش را عالما بر اساس تضاد منافع طبقاتی، بر اختلاف بین مزد و بهره و بهره مالکانه قرارداد ولی باکمال ساده لوحی این اختلاف را یکی از توأمین طبیعی اجتماع دانست. اینجاد پگرم علم اقتصاد بورژوازی بسرحد غیرقابل عبور خود رسیده بود. انتقاد ریکارد و از نقطه نظر مقابل نظریات وی حتی در زمان حیاتش بوسیله سیسمونندی (۵) ظاهر گشت (۱).

از سال ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۰ در انگلستان فعالیت علمی عظیمی در زمینه علم اقتصاد مشاهده میشود. این دورانی است که هم نظریات ریکارد و تعمیم مییابد و هم نظریات وی با مکتب قدیم در نبرد میشود. در این دوران نبردهای درخشانی در میگیرد. آنچه در آنزمان گذشته در اروپای ببری کم شناخته شده است زیرا قسمت اعظم مشاجرات قلمی ضمن مقالات مجله هاینوشته های اتفاقی و رسالات پراکنده مانده است.

جنبه بی آزار تئوری ریکارد و - با اینکه در آن هنگام هم بر سهیل استثناء بعضی اسلحه تهاجمی علیه رژیم بورژوازی بکار میرفت - با شرایط آنزمان روشن میگردد. از طرفی صنعت بزرگ تازه دوران کودکی خود را طی کرده بود زیرا گردش ادواری زندگانی جدیدش را با بحر ان سال ۱۸۲۵ آغاز مینمود و از طرف دیگر مبارزه طبقاتی بین سرمایه و کار بعقب رانده شده بود. از جهت سیاسی مناسبات اختلاف حکومتها و اربابان فتود که بدور اتحاد مقدس جمع شده بودند، باتوده مردم که بوسیله بورژوازی رهبری میشدند و از لحاظ اقتصادی بجهت نزاع بین سرمایه داران صنعتی و اشراف صاحب زمین، نزاعی که در کشور فرانسه پشت سر تضاد بین

(۳) Kameralwissenschaften

(۴) David Ricardo (۱۷۷۲-۱۸۲۳) اقتصاددان مشهور انگلیسی و آخرین نماینده مکتب کلاسیک علم اقتصاد که تحقیق خود را بر پایه تعیین ارزش بر حسب زمان کار قرار میدهد و تضاد منافع طبقات مختلفه جامعه را کشف میکند ولی با وجود این نمیتواند خصلت تاریخی و گذرای طرز تولید سرمایه داری را درک نماید و به همین جهت رژیم سرمایه داری را جاویدان فرض میکند.

(۵) Jean Charles Sismonde de Sismondi ژان شارل سیسموندد و سیسموندی اقتصاددان سوئسی (۱۷۷۲-۱۸۴۲) - وی علمای کلاسیک را از نقطه نظر اقتصاد احساساتی یسا رومانیتیک مورد انتقاد قرار میدهد و سرمایه داری را فقط از نقطه نظر احساساتی انتقاد میکند و در موضع طرز تفکر خرد و بورژوازی قرار میگیرد.

(۱) بکتاب من در خصوص انتقاد علم اقتصاد صفحه ۳۹ مراجعه کنید.

مالکیت کوچک و بزرگ پنهان شده بود و در انگلستان پس از وضع قوانین غله آشکارا ظهور نمود.
نوشته های اقتصادی انگلستان در این اوان در آن طوفانی و پرهیجانی را که فرانسه پس از مرگ
دکتر کنه (۲) طی نمود بیاد می آورند. اما این یاد آوری بی شباهت بگرمای پائیزه ای که بهار را بیاد آورد
نیست. با سال ۱۸۳۰ بحران قطعی یکبار برای همیشه سر رسید. در فرانسه و انگلستان بهر ژوازی قسدرت
سیاسی را بچنگ آورده بود. از این تاریخ مبارزه طبقاتی عملا و نظرا شکلهایی شدید تر و تهدید آمیز تر بخود
گرفت و ناقوس مرگ اقتصاد علمی بهر ژوازی را بصدا در آورد.

دیگر سخن بر سر این نبود که فلان یا بهمان قضیه درست است یا نه بلکه مورد بحث این بود که کدام
عقیده مفید یا مضر بحال سرمایه است، خوش یا بد آهنگ است، مطبوع یا ناپسند برای پلیس است. تحقیق
بی شائبه جای بمشاجرات و جار و جنجال مزدور سپرد. سوئیت و ثناخوانی جانشین کار بیطرف علمی شد. با
وجود این اعلامیه های کوچک مزاحمی که اتحادیه مخالف، مالیات گندم تحت رهبری دوفرصنعتر (کابدن و
پریت) (۳) در تمام دنیا منتشر ساخت اگرچه خالی از فایده علمی است ولی چون با شراف صاحب زمین حمله
برده، دارای اهمیت تاریخی است. ولی با تصویب قانون مبادله آزاد که در زمان سر رابرت پیل (۴) عملی گردید
اقتصاد عامیانه این آخرین چنگ و دندان رانیز از دست داد.

انقلاب سال ۱۸۴۹-۱۸۴۸ که در اروپای ببری بوقوع پیوست در انگلستان نیز واکنش یافت. کسانی
که هنوز برای خود مقامی علمی قائل بودند و نمیخواستند در عداد مغالطه کاران و یا فریب خوردگان طبقات
حاکمه بشمار آیند کوشیدند اقتصاد سرمایه را با مطالبات طبقه کارگر - که دیگر کسی نمیتوانست آنرا ندیده
انگارد - وفق دهند. از آنجا استقامتی مبتدل بوجود آمد که جان استوارت میل (۵) عمده ترین نماینده آنست.
این خود اعلام و شکستگی اقتصاد بهر ژوازی بود چنانکه دانشمند و منقد بزرگ روسی ن. چرنیشفسکی (۶) در اثر
خویش تحت عنوان (مقدماتی از علم اقتصاد طبق نظریه میل) با استادی تمام آنرا آشکار ساخت.

بنابراین در آلمان طرز تولید سرمایه داری هنگامی بحد بلوغ رسید که خصلت آشتی ناپذیر تضاد آن از
دیر زمانی بوسیله منازعات طبقاتی در کشورهای فرانسه و انگلستان با سرو صدا آشکار شده بود و در حالیکه طبقه
کارگر آلمان نسبت به بهر ژوازی این کشور از لحاظ تئوری دارای آگاهی طبقاتی بیشتر و قطعی تری بسوی
تا وجود علم اقتصاد بهر ژوازی در آلمان امکان پذیر بنظر رسید پیدایش آن غیر ممکن گردید. در این شرایط
سرجبانیان بده گسروه تقسیم شدند. بعضی از آنان که مرد می زیسک، سود پرست و اهل
(*) François Quesnay طبیب و اقتصاد دان فرانسوی مؤسس مکتب فیزیوکراته تولد ۱۶۹۴،

مرگ ۱۷۷۴) - طوفان پس از مرگ وی اشاره بوقایع انقلاب فرانسه است که تقریبا بیست سال بعد از
مرگ دکتر کنه اتفاق افتاده است.

(*) Cobden, Bright - اشاره بمبارزه غله ایست که در سال ۱۸۴۵ در انگلستان در گرفت و منظور آن
حذف امتیازات مالکین بود - مکتب معروف به منچستریان Manchesterianisme از مخالفت
صاحبان صنایع و مالکین زمین بوجود آمد که کابدن در تحقیقت مؤسس آن محسوب میگردد - در ۱۸۴۶
با حذف حقوق گمرکی غله این مبارزه بنفع صاحبان صنایع خاتمه یافت.

(*) Sir Robert Peel رجل سیاسی معروف انگلستان (۱۷۸۸-۱۸۳۰) از حزب محافظه کار که
تحت رهبری او قوانینی بنفع بهر ژوازی انگلستان تصویب گردید.

(*) John Stuart Mill اقتصاد دان و فیلسوف معروف انگلیسی (۱۸۰۶-۱۸۷۳) مؤسس
مکتب لیبرال در علم اقتصاد و آخرین شخصیت اقتصاد کلاسیک انگلستان که با وی مکتب ریکارد و بانحلال
قطعی میروید. مشارالیه سعی کرده است بین عقاید این مکتب و خواسته های اجتماعی طبقه کارگر سازشی
بوجود آورد.

(*) Tschernychevski, Nicolai Gavrilowitch (۱۸۰۴-۱۸۸۹) نویسنده
بزرگ روسی که در نوشته های خود تابع فلسفه مادی بوده است ولی در اثر شرایط مخصوص اجتماع روسیه
آنزمان موفق نشد خویشتن را تا حد ماتریالیسم دیالکتیک بکشاند.

عمل بودند زیر پرچم باستیا (*) مبتذل ترین و بالنتیجه موفق ترین مداح اقتصاد عامیانه گرد آمدند و برخی دیگر که بشنون استاد ی علم خویش می نازیدند به پیروی از ج . استوارت میل که میکوشید بین آنچه آشتی ناپذیر است سازشی ایجاد کند تن دادند .

مانند دوران کلاسیک علم اقتصاد بورژوائی ، آلمانها در زمان انحطاط آن نیز ، دانش آموزانی ساده ، مقلد و دنبال رو باقی ماندند و همچون خرد ه فروشانی حقیر آنچه بیگانه بطور عمد ه می ساخت آب کردند . بنا براین تحول تاریخی خاص جامعه آلمان هرگونه پیشرفت ابداعی را در زمینه اقتصاد بورژوائی نفی مینمود . لیکن انتقاد از آنرا منع نمیکرد . تا آنجا که این انتقاد معرف یک طبقه است تنها میتواند طبقه ای را معرفی کند که ما "مهریت تاریخی" انهد ام طرز تولید سرمایه داری و سرانجام الغا * طبقات است یعنی طبقه کارگر .
بلند گویان دانشمند و نادان بورژوازی آلمان بد واکوشیدند همچنانکه در باره مولفات سابق من موفقیت یافته بودند علیه کتاب کاپیتال با سکوت توطئه کنند . اما هنگامیکه دیدند این تاکتیک دیگر با شرایط زمان وفق نمیدهد ، بسپانه انتقاد از کتاب من ، رسالاتی بمنظور " آرام کردن وجدان بورژوائی " منتشر ساختند . ولی در مطبوعات کارگری مواجه با حرفای نیرومند ترا خود شدند که تا امروز هم درین جواب بگردن آنها باقی مانده است (۱) .

بطور مثال به مقالات ژوزف دیتسگتن (*) در فولکس شتات (Volkstaat) مراجعه کنید . در بهار سال ۱۸۷۲ ترجمه بسیار عالی از کتاب کاپیتال بزبان روسی در سن پترزبورگ منتشر گردید . این ترجمه که در ۳۰۰۰ نسخه انتشار یافت اکنون تقریباً نایاب شده است . از سال ۱۸۷۱ ن . زیبر (*) استاد اقتصاد در دانشگاه کیف در کتابی که تحت عنوان (شهری ارزش و سرمایه بنا بنظر د . ریکاردو) نوشت ثابت نمود که نظریات من راجع به ارزش و پول و سرمایه در خطوط اصلی خود جز توسعه ضروری ثوریهای اسمیت (*) و ریکاردو چیز دیگری نیست . آنچه از مطالعه این کتاب بی الایش موجب شگفتی یکنفر اروپائی

(*) F. Bastiat (۱۸۰۱ - ۱۸۵۰) اقتصاد دان فرانسوی از مکتب لیبرال .

(۱) چانه زنان مغلق گوی اقتصاد عامیانه آلمان طرز انشا * و سبک نگارش ، مرا مورد سرزنش قرار میدهند . بیش از هر شخص دیگری من خود نقائص ادبی کتاب کاپیتال را با شدت قضاوت میکنم . با وجود این برای استفاده و مسرت این آقایان و خوانندگانشان میخواهم د و اظهار نظر (یکی انگلیسی و دیگری روسی) را در اینجانب نقل کنم . مجله ساتردی ریویو Saturday Review که کاملاً با نظریات من مخالف است در اعلانی که برای نخستین چاپ آلمانی این کتاب کرده چنین میگوید : " شیوه و طرز بیان بد شوارترین مسائل اقتصادی کشش charm خاصی میبخشد " . روزنامه سن پترزبورگ ویدومستی C. П. Ведомости در شماره ۱۰ آوریل ۱۸۷۲ خود از جمله چنین تذکر میدهد : " با استثنای قسمتهای نادری که مربوط بمسائل ویژه است نحوه بیان این خصوصیت راد که همه فهم و روشن است و با وجود سطح عالی علمی موضوع مورد بحث فوق العاده زنده است " . از این جهت مصنف کتاب به هیچوجه با اکثر دانشمندان آلمانی که کتب خویش را بزبانی چنان تاریک و خشک انشا میکنند که سر بندگان عادی خداوند در برخورد با آنها میشکند ، قابل مقایسه نیست . حقیقت اینست که ادبیات جاری و استادان آلمانی ناسیونال لیبرال آلمانی بغیر از سر خوانندگان چیز دیگری از آنها نمیکنند .

(*) Joseph Dietzgen (تولد ۱۸۲۸ - مرگ ۱۸۸۸) نویسنده کارگر آلمانی که مدتی در روسیه و امریکای شمالی زندگی کرده است . این تارگر فیلسوف همچنانکه لنین راجع باو نوشته باطریقه مخصوص خویش ماتریالیسم دیاکتیک را کشف کرده است .

(*) N. Sieber (۱۸۴۴ - ۱۸۸۸) اقتصاد دان روسی و یکی از نخستین کمانیکه افکار مسارکس را در روسیه انتشار داد .

(*) Adam Smith (۱۷۲۳ - ۱۷۹۰) اقتصاد دان و فیلسوف انگلیسی که اقتصاد کلاسیک را بمرحله بقیه زیر نویس در صفحه بعد

غری می شود اینست که مصنف بطور بیگردد و در تئوری خالص باقی مانده است .
 اسلوبی که در کتاب کاپیتال بکار رفته کم درك شده است چنانکه تعبیرات متناقضی که از آن تاکنون
 شده این نکته را نشان میدهد . مثلا مجله پوزیتویست پاریس بمن دو ایراد میکند : از طرفی بزعم وی گسوها
 مسائل اقتصادی را صرفا از نظر مابعد طبیعی (متافیزیک) تشریح کرده ام و از طرف دیگر - حد میزنید چه -
 بجای اینکه نسخه های (کونتست ؟) (۵) برای مطبخ آینده تهیه کنم به تحلیل و انتقاد مادی موجود اکتفا
 نموده ام . در باره ایراد مابعد طبیعی استاد زبیر مینویسد : « اسلوب مارکس در آنچه که مربوط بخود تئوری
 است همان اسلوب قیاسی مکتب انگلستان است که در مجامع و معایب آن بهترین صاحب نظران علم
 اقتصاد شریکند » .

آقای مریس بلوک (۱) چنین یافته است که اسلوب من تحلیلی است و از جمله مینویسد که : « با این
 اثر آقای مارکس خود را در زمره عالیترین دانشمندان تحلیلی قرار میدهد » . « منقدین آلمانی بالطبع فریاد میکنند
 که این سوفسطائی هگلی (۵) است » .

روزنامه چاپار اروپا (شماره ماه مه ۱۸۷۲ صفحات ۴۲۷-۴۲۶) (۵) ضمن مقاله ای که منحصر به
 اسلوب کتاب کاپیتال اختصاص داده شده معتقد است که اسلوب تحقیقی من دقیقا رأیست ولی بیان آن
 بدبختانه بسبک دیاکتیک آلمانی است . او چنین میگوید :

در نظراول چنانکه فقط از لحاظ صورت خارجی طرز بیان قضاوت کنیم مارکس بزرگترین فیلسوف
 اید آلیست در مفهوم آلمانی کلمه یعنی در بدترین مفهوم آنست . ولی در حقیقت بعرا تب از کلمه
 پیشینیان خود در زمینه انتقاد اقتصادی واقع بین تراست بهیچوجه نمیتوان وی را یکتفسر
 اید آلیست خواند » .

برای جواب به نویسندگان از این بهتر نمیتوانم که قسمتی چند از مقاله خود را نقل کنم و در همین حال
 برای عد و بیطرفی از خوانندگان که دسترس به متن روسی آن ندارند مفید تواند بود .

آقای نویسنده مقاله پس از آنکه قسمتی از کتاب (انتقادی از علم اقتصاد) را از آنجائی که من پایه
 مادی اسلوب خویش را بیان کرده ام (صفحه ۴ تا ۷ چاپ برلن ۱۸۵۹) نقل میکند چنین مینویسد :

« برای مارکس يك نکته اهمیت دارد و آن كشف قانون پدید و هائیمت که مطالعه میکند . ولی برای
 وی تنها قانون حاکم بر این پدید و ها ، از آن جهت مهم نیست که صورت انجام یافته دارند و در زمان
 معینی باید یکدیگر در ارتباط و همبستگی واقع میشوند . آنچه که بیش از همه برای او اهمیت دارد كشف

بقیه از زیر نهی صفحه قبل :

کاملی رسانید . مارکس وی را اقتصاد دان دوره مانوفاکتوری (کارگاهی) مینامد - یکی از مهمترین تئوریهای او
 تئوری تقسیم کار و تئوری کارمولد و اضافه ارزش است و به همین جهت برخلاف نظر مرکانتیلیست ها که اساس ثروت
 را پول میدانستند و عقیده داشت که پایه ثروت در معاوضه کار مفید و خلاق است و نیز برخلاف عقیده فیزیوکرات
 ها که فقط کارزار اعمی را مولد ثروت میدانستند او معتقد بود که کار صنعتی و کشاورزی هر دو اضافه ارزش تولید میکنند
 (۵) Contiste اشاره بعقاید اگوست کنت August Comte مؤسس مکتب پوزیتویسم ^{Positive}

شاگرد سن سیمون St. Simon سوسیالیست خیالباف فرانسوی و نماینده طرز تفکر لیبرال بورژوازی
 قرن نوزدهم است (۱۸۵۷-۱۷۹۸) .

(۱) تئوریسینهای سوسیالیست در آلمان Les Theoricien du Socialisme en Allemagne
 مستخرج از روزنامه اقتصاد یون - ژوئیه و اوت ۱۸۷۲ .

(۵) Georg Wilhelm Friedrich Hegel (۱۷۷۰-۱۸۳۱) مهمترین نماینده فلسفه
 کلاسیک آلمان و نماینده اید آلیسم عینی . دانشمندان آلمانی که نه تنها به تحقیق جدی در باره قوانین
 دیاکتیک پرداخت بلکه خود نیز برای نخستین بار آن قوانین را بکار بردند .

قانون تغییر و تحول آنها یعنی قانون گذار از شکلی ب شکل دیگر، از نوعی همبستگی بنوع دیگر است. همینکه این قانون را پیدا میکند نتایجی را که بوسیله قانون مزبور در زندگی اجتماعی ظاهر میکند با جزئیات مورد مطالعه قرار میدهد. . . . بنابراین مارکس فقط یک هدف دارد و آن اینست که بوسیله تجسّسات علمی دقیق ضرورت ساختهای معینی از مناسبات اجتماعی را اثبات کند و با آن حد اذقت و صحت که مقدور است واقعیاتی را که مبداء حرکت و نقطه اتکا وی هستند مورد دقیق قرار دهد.

بجهت نیل بدین منظور قطعاً همین برایش کافی است که ضرورت نظم کمونی و همچنین ضرورت نظم جدیدی که باید جبراجانشین آن شود یکجا اثبات گردد. و نیز باین موضوع که آیا مردم معتقد باین ضرورت هستند و یا آنرا بپسندند، عالم بان هستند یا نه، و قوی نمیکند. مارکس حرکت اجتماعی را مانند پروسه طبیعی تاریخ تلقی میکند که قوانینی بر آن حکومت میکند، قوانینی که نه تنها وابسته بسه اراده و علم انسانها و یا تابع قصد و نیت آنها نیستند بلکه کاملاً بعکس، خود تعیین کننده اراده، آگاهی و مقاصد انسان هستند.

وقتی عامل دیشعور در تاریخ تعدن دارای نقشی چنین فرعی باشد واضح است انتقادی که موضوع آن خود تعدن است نمیتواند بر شکل یا نتیجه ای از شعور و وجدان متکی باشد. بعبارت دیگر مبداء آن نمیتواند فکر باشد بلکه فقط پدیده خارجی است. انتقاد باین محدود میگردد که واقعیتهای رانه با فکر بلکه با امر واقع دیگری مقایسه یا مواجهه نماید. آنچه برای وی اهمیت دارد اینست که هر دو امر واقعی با دقت مطلوب مورد مطالعه قرار گرفته باشند و واقعا هر یک از آنها نسبت بد دیگری مرحله مختلفی از تحول را تشکیل دهد. و آنچه بیشتر مورد توجه است اینست که سلسله ساختها، توالی و پیوستگی آنها که بمنزله درجات تحول بنظر میروند با همان دقت مورد تحقیق قرار گیرند.

ولی ممکن است گفته شود که قوانین عام زندگی اقتصادی خواه در باره حال اعمال شوند و یا بگذشته اطلاق گردند واحد و همانندند. درست همین مطلب است که مارکس نفی میکند. بعقیده او چنین قوانین مجردی وجود ندارد. . . . بعکس بنا بنظری هر دو دران تاریخی دارای قوانین مخصوص بخود است. همینکه زندگی مرحله معینی از تحول را پشت سر گذاشت از درانی بدوره دیگر میرسد و اطاعت از قوانین دیگری را آغاز میکند. بعبارت دیگر زندگی اقتصادی بما پدیده ای را نظیر آنچه که در شعب دیگر بیولوژی اتفاق میافتد عرضه میکند. . . . اقتصاد یون قدیم هنگامیکه قوانین اقتصادی را با قوانین فیزیکی یا شیمیایی مقایسه میکردند قوانین طبیعی اقتصاد را نمیشناختند. . . . تجزیه و تحلیل عمیقتری از پدیده هانشان داده است که ارگانیسهای (۲) اجتماعی باید یکدیگر همانقدر تفاوت اساسی دارند که ارگانیسهای نباتی و حیوانی. . . . از این بالاتر، پدیده واحد در نتیجه تفاوت در مجموع ساختمان این ارگانیسها و تغییراتی که در هر یک از اعضا مختلفه آن بروز میکند و اختلاف در شرایطی که اعضا مزبور تحت آن وظیفه خود را ایفا میکنند و غیره تابع قوانینی کاملاً متفاوت میگردد. مثلاً مارکس منکر اینست که قانون جمعیت و نفوس در عموم زمانها و مکانها یکی باشد. وی بعکس مدعی است که هر مرحله ای از تحول دارای قانون جمعیت مخصوص بخود است. . . . با تکامل متفاوت نیروی تولید، مناسبات و قوانینی که نظم دهند آنهاست تغییر میکند. هنگامیکه مارکس برهنای این نظریه هدف خود را مطالعه و ابضاح نظام اقتصاد سرمایه داری قرار میدهد با دقت و موشکافی علمی همان هدفی را که هر تحقیق دقیق در باره زندگی اقتصادی باید دارای آن باشد بیان میکند. ارزش علمی چنین تحقیق عبارت از روشن ساختن قوانین خاصی است که بر پیدایش، هستی، تکامل و مرگ بسک ارگانیس معین اجتماعی و جانشینی آن بوسیله ارگانیسهای عالیتر حکومت میکند، و کتاب مارکس در واقع دارای چنین ارزشی است.

آقای نویسنده مقاله که با این خوبی آنچه را اسلوب حقیقی من مینامد توضیح میدهد و تا آنجا که

مربوط به استفاده است که من از آن اسلوب کرده ام با نظری مساعد قضاوت میکند، در واقع چه چیزی را بغیر از اسلوب دیاکتیک تشریح نموده است ؟

این نکته کاملاً بدیهی است که سبک تشریح مطالب باید صریحاً از اسلوب تحقیق متفاوت باشد. تحقیق وظیفه دارد موضوع مورد مطالعه را در تمام جزئیات آن بدست آورد و اشکال مختلفه تحول آنرا تجزیه کرده ارتباط درونی آنها را کشف نماید. تنها پس از انجام این کار است که حرکت واقعی میتواند با سبک بیانی که مقتضی است تشریح گردد. وقتی در این کار توفیق حاصل شد و زندگی ماده بصورت معنوی آن منعکس گردد بدین معنی است اینطور نمود کند که گویا با یافته ای غیر تجربی سروکار است.

اسلوب دیاکتیکی من نه تنها از بیخ با اسلوب هگلی تفاوت دارد بلکه درست نقطه مقابل آنست. در نظر هگل پروسه تفکر که حتی وی آنرا تحت نام ایده (Idee) بشخصیت مستقلی مبدل کرده، دیمورژ (Demiurge) (خالق) واقعیت است و در واقع خود مظهر خارجی پروسه نفس بشمار آمده است. بنظر من بعکس پروسه تفکر بغیر از انتقال و استقرار پروسه مادی در دماغ انسان چیز دیگری نیست.

تقریباً سی سال پیش هنگامیکه دیاکتیک هگل هنوز مد روز بود من بانتقاد از جنبه فریب دهنده و گمراه کننده آن پرداختم. ولی درست در موقعیکه من مشغول انشاء جلد اول کاپیتال بودم، اپیگون های (I) (نسل متاخر) لوس، پرمدا و حقیری که امروز در آلمان تربیت شده نفیذ کلام یافته اند خوش کرده بودند که بسا هگل همان معامله ای را بکنند که در زمان لسنینگ (Lening) موزس مندلس زون (Mendelssohn) بیچاره نسبت به اسپینوزا (Spinoza) روا داشته بود یعنی ویرا مانند "سگ سقط شده ای" تلقی مینمود.

بنابراین من خویشتن را علناً پیرو این حکیم بزرگ خواندم و حتی ضمن فصلی که مربوط به تئوری ارزش است در مواردی با طرز بیان خاص او دست بخود نمائی زدم.

صده ای که دیاکتیک بدست هگل از فریفتاری (I) میکشد به هیچوجه مانع از این نیست که هگل برای نخستین بار بنحوی جامع و آگاه اشکال عمومی حرکت دیاکتیک را بیان نموده است. دیاکتیک در نزد وی روی سر ایستاده است. برای اینکه هسته عقلانی آن از پوست عرفانیش بیرون آید باید آنرا وارگونه ساخت.

دیاکتیک باصورت قلب شده خود در آلمان مد شد زیرا چنین مینمود که وی قادر بقلب واقعیت است. بنظر بزرگوارزی و بلندگویان عقیده ای آن طبقه دیاکتیک در صورت عقلانی خود چیز رسوا و نفرت انگیز است زیرا بنا بر دیاکتیک درک مثبت آنچه وجود دارد در عین حال متضمن درک نفی و انهدام ضروری آن نیز

(*) Idee

(*) Demiurge اشاره است باصطلاح خاص فلسفه افلاطون برای خداوندی که آفریننده مثل است.

(*) Epigones نامی است که در یونان قدیم به پسران هفت سرداری داده اند که در برابر

شهر تبس Thèbes طی جنگهای پلوپونز (۴۴۰-۴۳۱ قبل از میلاد) جان دادند. در اصطلاح زبانهای اروپائی بساخلاف کسانسی اطلاق میشود که جز اسم چیزی از پدران خود بارث نبرده اند.

(*) Lessing, Gotthold Ephraim (۱۷۲۹-۱۷۸۱) شاعر درام نویس آلمانی و

یکی از منقدین ادبی معروف قرن ۱۸ - از نمایندگان افکار بزرگوارزی آلمان علیه استبداد و حکومت مطلقه.

(*) Mendelssohn, Moses (۱۷۲۹-۱۷۸۶) فیلسوف خردمند بزرگوارزی آلمان.

(*) Spinoza, Benedictus (۱۱۷۷-۱۱۳۲) فیلسوف معروف هلندی که انگلس وی را یکی

از نمایندگان درخشان دیاکتیک در فلسفه جدید نامیده است. یکی از نخستین و مهمترین منقدین تورات است و بوحث وجود معتقد است.

(*) Mystification

هست، زیرا دیاکتیک، هر شکل بوجود آمده ای را در حال حرکت و بنابراین از جنبه قابلیت در گذشت آن نیز مورد توجه قرار میدهد، زیرا دیاکتیک حکومت هیچ چیزی را بر خود نمی پذیرد و ذاتا انتقاد کن و انقلابی است. حرکت پرتغداد جامعه سرمایه داری، بوسیله تغییراتی که از گردش ادواری صنعت جدید ناشی میشود و نقطه اعتلا آن بحران عمومی است، خویشتن را بشدیدترین وجهی به بورژوازی دست اندر کار می شناساند. این بحران اگرچه هنوز مراحل اولیه خود را می پیماید، باز در راه راست و در نتیجه همه جانبه بودن میدان عمل خود و شدت تاثيرش لاجرم دیاکتیک را در مغز خوشبختان نواقبال امپراطوری جسدید پروس و آلمانی هم فرو خواهد کرد.

کارل مارکس

لندن، ۲۴ ژانویه ۱۸۷۲

نامه به ناشر ترجمه فرانسه کاپیتال (۴۶)

لندن، ۱۸ مارس ۱۸۷۲
به سیتواین (۵) موریس لاشاتو

سیتواین عزیز

نظر شما در باره انتشار ترجمه کاپیتال بصورت جزوه های ادواری مورد تأیید من است. با این شکل کتاب بیشتر در دسترس طبقه کارگر قرار خواهد گرفت و برای من این جهت مهمترین جهت دیگری است. اینجانب طرف زیاده‌دال است ولی روی دیگر مدال بقرار زیاده است: اسلوب تحلیلی که من بکسار پردام و تاکنون در مورد مسائل اقتصادی اعمال نشده بقدر کافی قرائت فصول اول را دشوار نمود است و بیم آن می‌رود که فرانسویان که همواره در نتیجه گیری بی‌صبرند، پیش از آنکه رابطه اصول کلی را با مسائل فوری و مرم مورد علاقه وافر خود بشناسند، بمناسبت اینکه نتوانسته اند از این مرحله تجاوز کنند زده و دلسرد شوند.

این نقصی است که من علیه آن کاری نمیتوانم بکنم جز اینکه بهر صورت خوانندگان طالب حقیقت را متوجه کرده در برابر آن مجهز سازم. برای علم شاهره وجود ندارد و خوشبختی رسیدن بقله های درخشان آن فقط نصیب کسانی میشود که از خستگی با لافتن درجاده های پر نشیب و فرازان نیاندیشند.

سیتواین عزیز مراتب احساسات صادقانه مرا بپذیرید.
کارل مارکس

(۴۶) در سال ۱۸۷۲ کارل مارکس طبع و نشر کتاب کاپیتال را به موریس لاشاتو Maurice La Châtre واگذار نمود و ژوزف روجا Joseph Roy که سابقاً کتاب فویرباخ را ترجمه نموده بود و بزبان آلمانی عمیقاً آشنا بود ما مور ترجمه کتاب کاپیتال بزبان فرانسه گردید. ترجمه کتاب اول کاپیتال که بوسیله ژوزف روجا انجام گردید توسط خود مارکس مقابله و اصلاح شده است و به همین سبب دارای همان ارزش متن آلمانیست. ترجمه مزبور بصورت جزوه های منظمی تا سال ۱۸۷۵ طبع و نشر شده است. بنیادخواهش موریس لاشاتو کارل مارکس نامه ای بوی نوشت که بعشابه پیش گفتار ترجمه فرانسه بکار رفت و در آخرین جزوه کتاب نیز نامه ای تحت عنوان "اطلاع بخوانندگان" بامضاء مارکس انتشار یافت. اینک ما ترجمه این هردو نامه را در اینجا میآوریم. مارکس هردو نامه مزبور را بزبان فرانسه انشاء نموده است و بنا بر این ما آنها را عیناً از متن فرانسه ترجمه میکنیم.

(۵) citoyen عنوانی است که در زمان انقلاب فرانسه بجای آقامعمول گردید و بمعنای کسی است که دارای حقوق کامل سیاسی و مهربنی و شهری است.

اطلاع بخوانندگان

آقای ژوزف رومتمسهد شده بود که تا حد امکان ترجمه ای دقیق و حتی عین متن بدست دهد. وی این وظیفه را با دقت تمام انجام داده است. ولی همین باریک بینی او مرا وادار نمود که تغییراتی در نگارش کتاب دهم تا بیشتر برای خواننده قابل درک شود. این اصلاحات که نظر بانتشار جزوه ای کتاب، بطور روزمره انجام یافته با دقت نابرابری بعمل آمده و ناچار موجب عدم هماهنگی در سبک نگارش گردیده است. بمجرد اینکه بکار تجدید نظر دست زده شد ناگزیر شدم که آنرا بمتن اصلی نیز سرایت دهم (چاپ دوم آلمانی) و برخی توضیحات را ساده نموده و پاره ای دیگر را تکمیل نمایم، بعضی شواهد تاریخی یا آماری بآن الحاق کنم، تذکرات انتقادی بر آن بیافزایم و غیره.

بنابراین هر قدر هم این چاپ فرانسه از لحاظ ادبی نقائصی در بر داشته باشد دارای ارزش مستقل از متن اصلی است و حتی خوانندگان که بزبان آلمانی آشنائی کافی هم دارند باید به آن مراجعه نمایند.

من بخشهایی از دیباچه چاپ دوم آلمانی را که مربوط بتوسعه علم اقتصاد در آلمان و اسلوبی است که در این کتاب بکار رفته ذیلا میآورم (۵).

لندن ۲۸ آوریل ۱۸۷۵
کارل مارکس

برای چاپ سوم

مارکس توفیق نیافت که چاپ سوم این کتاب را خود برای طبع آماده نماید. دانشمند مقتدری که اکنون در برابر عظمتش حتی مخالفین وی سر تکریم فرود می‌آورند در ۱۴ مارس ۱۸۸۳ درگذشت.
اکنون که با مرگ او دست‌چهل ساله، بهترین وفادارترین دوست خود را، دوستی که بگردن من بیش از آنچه بتوان بزبان آورد منت دارد، از دست داده‌ام، وظیفه دارم که به انتشار طبع سوم این کتاب و همچنین جلد دوم آن که خطی باقیمانده است بپردازم. بر عهد من است که چگونگی اجرای قسمت اول این وظیفه را بخوانند و عرضه دارم.

مارکس بدو در نظر داشت قسمت بزرگی از متن جلد اول را اصلاح کند و برخی نکات تئوریک را با دقت بیشتری انشا نمود. مطالب تازه‌ای بآنها بیفزاید و شواهد تاریخی و آماری را تا دوره معاصر تکمیل نماید. و لسی مزاج بیمار او و میل وافرش بنگارش قطعی جلد دوم وی را از این فکر منصرف نمود. بنابراین تنها آنچه ضروری بود تغییر یافت و فقط مطالبی که در این فاصله در چاپ فرانسه کتاب

("Le Capital Par Karl Marx", Paris, Le Châtre 1873)

آمده بود الحاق گردید. و نیز در بین نوشتجاتی که از خود باقی گذاشته است نسخه‌ای بزبان آلمانی بدست آمد که خود بعضی قسمتهای آنرا تصحیح کرده و بجای فرانسه مراجعه داده بود. همچنین نسخه دیگری بزبان فرانسه یافت شد که با دقت تمام جاهائی را که باید مورد استفاده قرار گیرد نشان کرده است.

این تغییرات و اضافات با استثنای چند مورد، مربوط بقسمت آخر کتاب یعنی بخش مربوط به پروسه انباشت سرمایه است. در این قسمت متن موجود بیش از بخشهای دیگر با طرح اولیه کتاب تطبیق میکرد در صورتیکه به قسمتهای پیش از آن عمیقتر دست برده شده بود. از این جهت سبک نگارش زنده‌تر، یک تیغ تریلی در عین حال کم مراقبت‌تر و مخلوط با طرز بیان خاص انگلیسی است و در پاره‌ای موارد ناروشن و تاریک است. بیان و تشریح مطالب گاه از این نظر نقص داشت که فقط بجز کرنکات مهمه اکتفا شده بود.

اما راجع بسبک نگارش مارکس خود در چندین بخش از کتاب تجدید نظر اساسی کرده بود و بدینوسیله علاوه بر تذکرات شفاهی مکرر خود، معیاری بدست من داد که بدانم تا چه اندازه در حذف اصطلاحات فنی انگلیسی و انگلیسی‌مآبی (*) های دیگر مجاز هستم.

در هر حال مارکس قطعا خود در این ملحقات و اصلاحات دست میبرد و بجای فرانسه روانی که بکسار برده شده، آلمانی کوتاه و فشرده مخصوص بخود رامیگذاشت. من ناگزیر بودم بتوجه آنها اکتفا کنم تا حدی که امکان داشت بمتن اصلی وفادار بمانم.

بنابراین در این چاپ سوم کلمه‌ای را تغییر ندادیم مگر با اطمینان باین نکته که اگر مصنف زنده بود خود مبادرت بان تغییر مینمود.

البته ممکن نبود بفرمان خطر کند که زبان ویژه متد اول بین اقتصاد یون آلمانی، یعنی این لسان نادرست و عجیبی که، مثلا به آنکه در مقابل پول نقد دیگری را وارد به تسلیم کار خود میکند (Arbeitgeber) و به کمپکه کارش - در مقابل مزد گرفته شده است کارستان (Arbeitnehmer) نام میدهد، در کتاب سرمایه وارد کنم. در زبان فرانسه نیز لغت travail (کار) در زندگی معمولی بمعنای اشتغال استعمال میشود ولی اگر بکنفران اقتصاد دان، سرمایه دار را کار دهنده donneur de travail و کارگر را کار گیرنده receveur de travail بنامد، فرانسویان او را حقا دیوانه خواهند خواند. همچنین من بخود اجازه نداده‌ام پول، اندازه‌ها و اوزان انگلیسی را که در این کتاب زیاد استعمال شده است بمعادل جدید

Anglicisme (*)

آلمانی آنها تهدیل کنم. وقتی چاپ اول انتشار یافت در آلمان باند ازه روزهای سال انواع سنگ و اندازه وجود داشت وبعلاوه دو قسم مارک در جریان بود (یکی از آنها رایش مارک است که فقط در دماغ زوهر (*) که آنرا تقریباً در پایان سالهای سی اختراع کرده بود رواج داشت)، و نوع گولدن (**) و لااقل سه قسم تالر (**) که واحد یکی از آنها (دوثلثی جدید بود) (**) جریان داشت.

در علوم طبیعی اصول متری بکار میرفت و در بازار جهانی سنگ و اندازه های انگلیسی حکومت میکرد. در این حال استعمال واحد های مقیاس انگلیسی در کتابتی که ناچار شواهد واقعی خود را تا حدی منحصر از وضع صنعتی انگلستان اقتباس مینمود امری طبیعی بشمار میرفت.

این جهت اخیر حتی برای امروز هم صحیح است مخصوصاً از این لحاظ که اوضاع مورد بحث در بازار جهانی بسیار کم تغییر یافته است و در باره صنایع مهمی مثل آهن و پنبه اوزان و مقادیر انگلیسی هنوز تقریباً بطور اخص متداول هستند.

در خاتمه يك كلمه هم در باره طریقه ای که مارکس در مورد نقل قول از مصنفین دیگر بکار برده و کم درک شده است بگوئیم. هنگامیکه نقل قول را جیم بواقعیات یا توصیف آنهاست طبعاً قسمتهائی که ذکر میشود، مثل آنچه که از کتب آبی انگلیسی نقل شده، تنها بمنظر رجوع بان مطالب است. ولی وقتی نظریات اقتصاد یون دیگر آورده میشود موضوع طور دیگر است. در اینگونه موارد غرض از نقل قول اثبات این نکته است که يك نظریه معین اقتصادی در طی جریان تحول کجا، کی و از طرف کی برای بار اول بیان شده است. تنها چیزی که در اینحال مورد توجه واقع شده اینست که نظریه اقتصادی مذکور از لحاظ تاریخ علم دارای اهمیت بوده و بیان نظری کسابتیش متناسبی از اوضاع اقتصادی زمان باشد. اما اینکه آیا فکر مزبور هنوز برای نظریات مصنف این کتاب دارای ارزش مطلق یا نسبی هست و یا اینکه اصلاً در قلمرو تاریخ وارد شده است بهیچوجه اهمیت ندارد.

بنابراین نقل قولهای از این قبیل فقط تفسیر عادی است که از تاریخ علم اقتصاد برای توضیح متن اقتباس گردیده است و بر طبق تاریخ و نویسندگان آن پیشرفتهای مختلفه تئوری اقتصادی و مهمترین آنها را بیان میکند. و این عمل بخصوص در باره علمی که مورخین آن تا امروز جز بوسیله نادانی الوده باغراض و تسا اندازه ای جاه طلبی از یکدیگر تمیز داده نمیشوند لازم بود. بنابراین بخوبی فہیدہ میشود چرا مارکس همانطور که در دیباچه طبع دوم نوشته است فقط بر سبیل استثناء از اقتصاد یون آلمانی چیزی نقل کس کرده است. احتمالاً ممکن است جلد دوم در عرض سال ۱۸۸۴ انتشار یابد.

لندن - ۷ نوامبر ۱۸۸۳
فریدریش انگلس

(*) Soetbeer, Georg Adolf (1814-1892) اقتصاد دان و امارگر آلمانی.

(*) Florin یا Gulden

(*) Taler

(*) neue Zweidrittel

پیشگفتار برای چاپ انگلیسی

انتشار ترجمه ای از کاپیتال بزبان انگلیسی حاجتی بتوجیه ندارد. بعکس بیشتر توضیحی در این باره لازم است که چرا تاکنون انتشار این ترجمه بتاخیر افتاده است در حالیکه سالهاست نظر پارتیه در این کتاب مطرح شده مرتها در مجلات و انتشارات جاری انگلستان و ایالات متحدہ نقل میشود، مورد حمله یا دفاع قرار میگیرد، تشریح میگردد و یا بطور نادرست تفسیر و تعبیر میشود.

هنگامیکه در ۱۸۸۳ کمی پس از مرگ مصنف لزوم ترجمه انگلیسی این اثر مسلم گردید، آقای ساموئل مور (S) که یکی از دوستان قدیمی مارکس و نویسنده این سطور بشمار میرفت و شاید بیش از هر شخص دیگری با این کتاب آشنائی داشت، آمادگی خود را برای ترجمه ای که اوصیاء نوشته های مارکس میل داشتند هر چه زود تر انتشار یابد، اعلام نمود.

چنین مقرر شد که من نسخه خطی ترجمه را با اصل کتاب مقابله کنم و هر تغییری را که صلاح بداند پیشنهاد نمایم.

وقتی که در جریان کار رفته رفته معلوم شد که گرفتاریهای حرفه ای آقای مور مانع از آنست که وی ترجمه را بآن سرعتی که همه ما مایل بودیم بانجام برساند، ما پیشنهاد دکتر اولینگ (A) را د اثر به انجام بخشی از کار باخرسندی تمام تلقی نمودیم. در همین وقت خانم اولینگ، کوچکترین دختر مارکس نیز داوطلب شد که نقل قولها و مراجعات را مورد بررسی قرار داده و متن اصلی بسیاری از آنها را که از روی مصنفین انگلیسی و کتب آبی نقل و بوسیله مارکس به آلمانی ترجمه شده بود از نو برقرار نماید.

این عمل جز در مورد پاره ای استثنائات غیر قابل اجتناب در سراسر کتاب انجام گردید. قسمتهائی از کتاب که ذیلا ذکر میشود ترجمه دکتر اولینگ است: ۱- فصل ۱۰ (روزانه کار) و فصل ۱۱ (نرخ و حجم اضافه ارزش) ۲- بخش ششم (مزد کار) که فصلهای ۱۹ تا ۲۲ را در بر میگیرد. ۳- از فصل ۲۴، بخش ۴ "اوضاع واحوالی که ۰۰۰ و غیره" تا آخر کتاب که آخرین قسمت فصل ۲۴، فصل ۲۵ و تمام بخش هشتم (فصلهای ۲۶ تا ۳۳). ۴- دو مقدمه مؤلف کتاب. بقیه کتاب را آقای مور ترجمه کرده است. در حالیکه هر یک از مترجمین فقط مسئول سهمی است که در اینکار داشته است، مسئولیت مجموع کار بعهدہ من است.

چاپ سوم آلمانی که بنای کار ما قرار گرفته است در سال ۱۸۸۳ توسط خود من آماده شد. این کار بعد از یادداشتتهائی انجام گرفت که از طرف مصنف کتاب باقی مانده بود و قسمتهائی از چاپ اول را نشان میداد که میبایستی تغییر میکرد و قسمتهائی مربوطه از متن فرانسه کتاب که در سال ۱۸۷۳ انتشار یافته بود جانشین آن میگردد (۱).

تغییراتی که بدین طریق در متن چاپ دوم انجام شده است عموماً با تغییراتی تطبیق میکند که خود مارکس ضمن یک سلسله دستورها و کتبی برای ترجمه ای بزبان انگلیسی که ده سال پیش در نظر بود در امریکا انجام شود مقرر داشته است و بعد از آن ترجمه بویژه بعلمت اینکه مترجم لایقی که شایسته این کار باشد پیدا

Samuel Moore (S)

Dr. Aveling (Eduard) (A)

"Le Capital. Par Karl Marx." Traduction de M. J. Roy, (1)
entièrement révisée par l'auteur. Paris, La Châtre

این ترجمه بویژه در قسمت آخر کتاب محتوی تغییرات و ملحقات بسیاری نسبت بجای دوم آلمانی است.

نشد سرنگرفت. این سند خطی رادوست قدیمی ما آقای ف. آ. زورگه (*) که در هوبوکن (*) نیوجرسی (**) سکونت دارد در اختیار ما قرار داد. در این سند باز بملحقات چند دیگری که از چاپ فرانسه اقتباس گردیده بود اشاره شده است. ولی نظر باینکه این سند چندین سال از آخرین یادداشت‌هایی که برای چاپ سوم تدارک شده بود کهنه تر است، خود را مجاز نشمردم که از آن جز در موارد استثنائی و بویژه در مواردی که بتواند برفع اشکالات کمک کند، استفاده کنم.

همچنین بمثابه نقطه اتکا* در اکثر قسمت‌های دشوار بمتن فرانسه مراجعه شده است تا بکمک آن معلوم گردد خود مصنف، در مواردی که بنا بضرورت ترجمه باید چیزی از مفهوم تام و تمام متن قداشود، تا چه اندازه حاضر بگذشت بوده است.

با وجود این نتوانستیم خواننده را از قید يك دشواری برهانیم و آن عبارتست از استعمال برخی اصطلاحات نه تنها در معنائی غیر از آنچه در زندگی روزانه متداول است بلکه در مفهومی متفاوت با آنچه در علم اقتصاد معمولی نیز مورد استفاده قرار میگیرد. ولی این امر غیر قابل اجتناب بود. هر دیک و نظریه جدیدی در يك علم متضمن انقلابی در اصطلاحات فنی این علم است.

علم شیمی که تقریباً هر بیست سال کلیه اصطلاحات آن از ریشه تغییر یافته است و بزحمت يك ترکیب آلی رامیتوان یافت که از يك سلسله نامگذاریهای مدتلف نگذشته باشد به بهترین وجهی این نکته را ثابت میکند.

علم اقتصاد بطور کلی با این اکتفا کرده است که اصطلاحات زندگی یازگانی و صنعتی را همانطور که بوده اند بگیرد و بکار بندد بدون توجه باین نکته که بدین طریق خود را در اثره تنگ افکاری که بوسیله این اصطلاحات بیان میشوند محدود ساخته است.

بدین نحو نمایندگان اقتصاد کلاسیک با اینکه کاملاً میدانستند که بهره و یا همچنین بهره زمین فقط تقسیمات یا اجزای آن بخش پرداخت نشده از محصول هستند که کارگر باید بکار فرمای خود تحویل دهد (کار فرمائی که هر چند نخستین تصاحب کننده بهره است آخرین مالک یا صاحب انحصاری آن نیست)، هیچگاه از مفاهیم عادی بهره و بهره زمین تجاوز نکرد و هرگز بخش پرداخت نشده محصول را که (مارکس اضافه محصول نامیده است) در مجموع خود بمثابه يك کل مورد مطالعه قرار دادند و بهمین جهت است که هیچگاه در باره منشأ و ماهیت اضافه محصول و نه در مورد قوانینی که بر توزیع بعدی ارزش آن حکومت میکنند در روشنی نداشته اند. همچنین هر صنعتی که مربوط بکشاورزی یا پیشه هری نیست بی تفاوت تحت عنوان مانوفاکتور (کارگاه) طبقه بندی شده است و بدین طریق فرق بین دوران تاریخ اقتصادی که از نظر اساسی بایکدیگر متفاوتند یعنی دوران مانوفاکتور بمعنای خاص که مبتنی بر تقسیم کار دستی است و دوران صنعت جدید که بر پایه ماشین قرار گرفته است زائل میشود. در عین حال کاملاً بدیهی است که آن تئوری که تولید سرمایه داری جدید را بمثابه يك مرحله گذر از تاریخ اقتصاد بشر تلقی میکند ناچار باید اصطلاحاتی بکار برد غیر از آنچه معمول نویسندگان است که این شکل از تولید را جاوید و قطعی میشارند.

اگر يك کلمه هم در باره نحوه نقل قول مصنف بگوئیم بنظر بیجان خواهد بود. در اغلب موارد نقل قولها همانطور که معمول است، بمثابه سند برای اثبات نظریاتی است که در متن طرح گردیده است. ولی در بسیاری از موارد مطالبی از اقتصاد دانان برای این منظور نقل شده که نشان داده شود نظریه معینی کی، کجا و از جانب کی برای نخستین بار بطور روشن بیان گردیده است. چنین است هنگامی که نظریه نقل شده از جهت اینکه

(*) P. A. Sorge (1828-1906) کمونیست آلمانی که در قیام ۱۸۴۹ ایالت باد شرکت نمود و سپس در اوآن مهاجرت خود با امریکانقش بسیار مهمی در نهضت کارگری آلمان و امریکا بازی کرد. از سال ۱۸۷۲ تا ۱۸۷۴ دبیر بین الملل اول بوده است.

Hoboken (*)

New Jersey (**)

بیان کمابیش شایسته ای از شرایط تولید اجتماعی و مبادله حاکم بر این یا آن دوره است اهمیت دارد ولسی مستقل از این امر است که نظریه مزبور بطور کلی مورد قبول مارکس هست یا نه .
بنابراین مراجعات مزبور متن کتاب را با تفسیر منظمی که از تاریخ علم گرفته شده است مجهس میسازد . ترجمه ماقط کتاب اول از اثر مارکس را در بر میگیرد ولسی این کتاب اول بخودی خود تا حدود زیادی اثر کاملی است و مدت بیست سال مانند اثر مستقلی بشمار آمده است . کتاب دوم که در ۱۸۸۵ بوسیله من بزبان آلمانی چاپ شد قطعا بدون کتاب سوم که نمیتواند پیش از آخر سال ۱۸۸۷ انتشار یابد ناقص است .

هنگامیکه کتاب سوم در متن اصلی آلمانی بچاپ رسید آنگاه وقت آن میرسد که در صد تدارک ترجمه انگلیسی و کتاب دیگر بر آئیم .

اغلب کا پیتال را در بخش قاره ای اروپا " تورات طبقه کارگر " (۲) میخوانند . این امر که هر روز نتیجه گیریهای این کتاب نه تنها در آلمان و سوئیس بلکه در فرانسه ، هلند ، بلژیک و آمریکا و حتی در ایتالیا و اسپانی پیش از پیش اصول اساسی جنبش بزرگ طبقه کارگر میگردد و اینکه همه جا طبقه کارگر پیش از پیش این نتیجه گیریها را بمنزله صحیح ترین بیان وضع و آرزوهای خود تلقی میکند مورد انکار هیچیک از کسانیکه باین نهضت آشنائی دارند نیست .

هم اکنون در انگلستان نیز نظریات مارکس نفوذ نیرومندی در جنبش سوسیالیستی یافته است ، جنبشی که در محافل " روشنفکران " کمتر از صفوف طبقه کارگر توسعه نمی یابد . ولی این تمام مطلب نیست . آن زمان بسرعت نزد یک میشود که بررسی عمیق اوضاع اقتصادی انگلستان مانند ضرورت ملی مقاومت ناپذیری ناگزیر گردد .

جریان سیستم صنعتی انگلستان که بدون توسعه دائمی و سریع تولید و بالنتیجه بازارها غیر ممکنست اکنون به نقطه توقف رسیده است .

تجارت آزاد منابع کمی خود را نیز به آخر رسانده است و حتی منچستر نیز نسبت به انجیل اقتصادی (۱) قدیم خود تودید پیدا کرده است .

صنعت خارجی که بسرعت توسعه پیدا میکند همه جا در برابر تولید انگلیسی قرار میگیرد و این نه تنها در بازارهایی است که از حمایت گمرکی برخوردارند بلکه شامل بازارهای بیطرف و حتی بازارهای اینطرف مانس نیز میشود . در حالیکه نیروی تولید به نسبت هند می توسعه مییابد پیشرفت بسط بازارها در بهترین شرایط به نسبت عددی است . راست است بنظر میرسد که در ده ساله رکود ، رونق ، سرریز و بحران که از سال ۱۸۲۵ تا ۱۸۲۷ منظمآ تکرار میگردد بسر رسیده است ولی فقط برای اینست که ما را در لجن زار خالی از امید یک کساد دائمی و مزمن بیاندازد . دوران رونق که با حرارت آرزوی آن کشیده میشود نخواهد آمد . هر بار که گمان میکنیم علامت مزده دهند آنها درک کرده ایم این علامت دوباره در هوا ناپدید میشوند . در این انتظار هر زمستان بطسور منظم این سؤال بزرگ مطرح میشود : • بابیکاران چه باید کرد ؟ • ولسی در حالیکه عدده بیکاران روز افزون است کسی نیست که باین پرسش پاسخ دهد و ما میتوانیم تقریبا آن لحظه ای

(۲) یعنی کتاب آسمانی طبقه کارگر

(۱) در جلسه سه ماهه اطلاق بازرگانی منچستر که امروز بعد از ظهر تشکیل شد مباحثه شدیدی در باره مسئله

تجارت آزاد در گرفت و قطعنامه ای بدین مضمون پیشنهاد گردید : • پس از آنکه مدت چهل سال بیهوده

انتظار کشیده شد که ملت های دیگر نیز نمونه تجارت آزاد انگلستان را تعقیب نمایند ، این اطمینان

بر آنست که زمان تجدید نظر در این نقطه نظر در رسیده است . پیشنهاد با اکثریت یک رami رد شد ، ۲۱

نفر موافق و ۲۲ نفر مخالف آن رami دادند (اینینگ استاندارد ، اول نوامبر ۱۸۸۶) .

را حساب کنیم که صبر و تحمل بیکاران بسر میرسد و سرنوشت خود را خود بدست میگیرند.
در چنین لحظه ای بیشک صدای مردی شنیده خواهد شد که تمام نظریه وی نتیجه یک عمر مطالعه
تاریخ و شرایط اقتصادی انگلستان است و این مطالعه او را باین نتیجه رسانده که لااقل در اروپا،
انگلستان تنها کشوریست که انقلاب اجتناب ناپذیر اجتماعی ممکن است با وسائل مسالمت آمیز و قانونی
انجام گیرد.

البته وی هرگز فراموش نکرد این نکته را اضافه کند که او بهیچوجه انتظارندارد طبقات حاکمه
انگلستان بدون اینکه دست بیک "proslavery rebellion" (عصیان برای حفظ بندگی) بزنند
مطیع این انقلاب مسالمت آمیز و قانونی شوند (۲)

۵ نوامبر ۱۸۸۶
فریدریش انگلس

(۲) درباره این قسمت مربوط باستانی شمردن انقلاب انگلستان به اثر معروف لنین: دولت و
انقلاب چاپ فارسی صفحه ۶۱ مراجعه شود.

برای چاپ چهارم

طبع چهارم این وظیفه را در برابر من قرار داده بود که متن و حواشی کتاب را تا حد ممکن بصورت قطعی تنظیم نمایم. اکنون در چند کلمه توضیح میدهم چگونه از عهد و انجام این وظیفه برآمده‌ام. پس از آنکه دوباره چاپ فرانسه و حواشی خطی مارکس را مقابله کردم باز مطالبی چند که از چاپ فرانسه اقتباس شده است به متن آلمانی کتاب الحاق نمودم. این ملحقات را میتوان در صفحه ۸۰ (چاپ سوم صفحه ۸۸) و صفحات ۴۵۸-۴۶۰ (چاپ سوم صفحات ۵۰۹-۵۱۰) و صفحه ۴۴۷-۴۵۱ (چاپ سوم صفحه ۶۰۰) و صفحه ۵۹۱-۵۹۲ (چاپ سوم صفحه ۶۴۴) و صفحه ۵۹۶ (چاپ سوم صفحه ۶۴۸ ضمن حاشیه ۷۹) پیدا کرد.

همچنین بنا بر سابقه نسخه های فرانسه و انگلیسی (چاپ سوم صفحات ۵۰۹-۵۱۰) (چاپ چهارم صفحات ۴۶۱-۴۶۷)، حاشیه طولانی مربوط بکارگران معدن را در متن کتاب وارد کرده‌ام. تغییرات کوچک دیگری که داده شد صرفاً دارای جنبه فنی است.

بعلاوه من باز برخی حواشی توضیحی از جمله در جایی افزودم که بنظر می رسید تغییرات اوضـاع تاریخی چنین عطفی را ایجاب میکند. کلیه این حواشی الحاقی ما بین دو هلال گوشه دار گذاشته شده و دنبال آن حروف اول اسم من و یا حروف D. H. قرار داده شده است.

ترجمه انگلیسی که در این فاصله انتشار یافت در باره بسیاری از نقل قولها تجدید نظر کاملی را ایجاب نمود. در مورد ترجمه انگلیسی کتاب کوچکترین دختر مارکس اله آنور (H) زحمت مقابله کلیه قسمتهای نقل شده را با اصل مآخذ آنها بعهده گرفت بطوریکه در ترجمه مزبور مراجعات بمنابع انگلیسی که پیش از همه در کتاب دیده میشود یکبار دیگر از زبان آلمانی ترجمه نگردیده بلکه عین متن اصلی بجای آن گذارده شده است. بنا بر این لازم بود که من برای طبع چهارم باین متن مراجعه کنم و بدین طریق نادرستیهای کوچک بسیاری کشف گردید. بعضی مراجعات بصفحات صحیح نبود، خواه از اینجهت که جزوه هارا بدستساخت کرده بودند و یا از لحاظ اینکه غلط های جایی در ضمن سه چاپ انباشته شده بود، گویه های نقطه های تعلیق بیجا استعمال شده بود، همچنانکه وقتی قول اشخاص بمقدار زیاد از روی مستخرج جزوه ها نقل میشود اینگونه اشتباهات غیر قابل اجتناب است. اینجا و آنجا ضمن ترجمه کلمه نارسائی انتخاب شده بود. در برخی موارد مطالب از روی جزوه های قدیمی پاریس متعلق بسالهای ۴۵-۱۸۴۳ نقل گردیده بود، یعنی زمانی که مارکس هنوز بزبان انگلیسی آشنائی نداشت و کتب اقتصاد یون انگلیسی را از روی ترجمه فرانسه آنها میخواند و ناگزیر ترجمه دوگانه تغییرات مختصری در لحن و سیاق کلام بوجود میآورد مانند مطالبی که از استیوارت (S) و یور (J) و غیره نقل شده بود. در این موارد اکنون لازم بود باصل متن انگلیسی مراجعه شود. بهمین قیاس بعضی نادرستی ها و بی مهالاتی های کوچک دیگر نیز از همین نوع وجود داشت.

حالا اگر طبع چهارم را با چاپهای پیشین مقایسه کنند باین نکته پی خواهند برد که با وجود اینهمه زحمت که در تصحیح کتاب کشیده شده مختصر تغییری که ارزش گفتن داشته باشد در آن روی نداده است. تنها قسمتی که از قول ریچارد جونز نقل شده (طبع چهارم صفحه ۵۰۲ حاشیه ۴۷) بدست نیامد. احتمال دارد مارکس در نوشتن عنوان کتاب اشتباه کرده باشد. کلیه مراجعات دیگر همچنان بقدرت کامل است. لالی خود باقی هستند و یاد شکل دقیق کنونی خویش بر استحکام دلائل افزودند.

Eleanor (S)

Steuart (S)

Ure (S)

ولی اینجا مجبور هستم بد استان کهنه ای برگردم. در واقع من بیش از يك مورد نمیشناسم که در صحت نقل قولهای مارکس تردید شده باشد. ولی چون این جریان پس از مرگ مارکس نیز ادامه یافته است بهیچ رو نمیتوانم درباره آن سکوت کنم.

در مجله کونکورد یای (*) برلن ارگان اتحادیه کارخانه داران آلمان در هفتم مارس ۱۸۷۲ مقاله بی‌امضائی تحت این عنوان " چگونه کارل مارکس نقل قول میکند" انتشار یافت. در این مقاله با عطا هر شکفت - انگیزی بگریحه دار شدن احساسات اخلاقی و با بیانی خارج از نزاکت چنین ایراد شده است که آن قسمت از نطق ۱۶ آوریل ۱۸۶۳ گلادستون (*) در خصوص بودجه (که در خطابه گشایش اتحادیه بین المللی کارگران ۱۸۶۴ آمده است و سپس در کتاب کاپیتال جلد اول صفحه ۶۱۴ طبع چهارم و ۶۷۱ چاپ سوم نقل گردیده) مجعول است.

میگفتند عبارت: " این ازدیاد مستکننده ثروت و قدرت ... فقط محدود بطبقات توانگر است" بهیچوجه در صورت جلسه تند نویسی شده و (نیرسمی) هانسارد (*) وجود ندارد. این جمله در هیچ قسمت از نطق گلادستون نیست و در متن مخالف آن گفته شده است و سپس با حروف برجسته چنین نوشته اند: " این جمله را مارکس هم از لحاظ صورت و هم از جهت معنی بتزویر الحاق کرده است." این شماره کونکورد یا در ماه مه بعد برای مارکس ارسال شده بود. او در فولکس شتات (*) اول ماه ژوئن بنویسند که گمانم جواب داد. ولی چون مخاطرن داشت که این قسمت را از روی چه روزنامه ای نقل کرده است بدو قناعت ببررسی این موضوع نمود که مطلب نقل شده با مضمونی یکسان دارد و نوشته انگلیسی انتشار یافته است و سپس بنقل از گزارش روزنامه تا یغز پرداخت که بر طبق آن گلادستون اظهار میکند:

"That is the state of the case as regards the wealth of this country. I must say for one, I should look almost with apprehension and with pain upon this intoxicating augmentation of wealth and power, if it were my belief that it was confined to classes who are in easy circumstances. This takes no cognizance at all of the condition of the labouring population. The augmentation I have described and which is founded, I think, upon accurate returns, is an augmentation entirely confined to classes of property."

" اینست جریان اوضاع درباره ثروت این کشور. من از نظر خود باید این نکته را بگویم که باین افزایش ثروت و قدرت مستکننده بانگرانی و تألم مینگرم اگر آنرا منحصر بطبقات توانگر بدانم. این افزایش بهیچوجه ارتباطی با وضع مردم زحمتکش ندارد - این افزایشی که من توصیف نمودم و گمان میکنم مبتنی بر گزارشهای دقیق باشد کاملاً منحصر بطبقات داراست."

بنابراین گلادستون در اینجا میگوید که اگر چنین میبود اسباب تا سرفوی میشد ولی چنین است: این ازدیاد مستکننده قدرت و ثروت فقط منحصر بطبقات دولت مند است. وراجع به نیرسمی هانسارد مارکس چنین مینویسد: " آقای گلادستون در این نطق که بعداً تحریف شده است مهارت بخرج داد و آنچه را که واقعاً از دهان یکنفر وزیر دارائی انگلیس رسوائی داشت کش رفت. بعلاوه این کار یکی از عادات دیرینه

Concordia (*)

Gladstone (*)

Hansard (*)

Volksstaat (*)

پارلمان انگلستان است و بهیچوجه از قبیل کشف لاسکرشن (Laskerchen) بر علیه ببل (Bebel) نیست.

به خشم نویسند بی نام پیش از پیش افزود و میشود در پاسخ خود (کونکورد یا - ۴ ژوئیه) منابع دست دوم را کنار گذاشته با عفتی تمام چنین دستور میدهد که (عادت) بر این جاری شده است که نطقهای پارلمانی را از روی صورت جلسه تند نویسی شده نقل میکنند و بعلاوه گزارش روزنامه تایمز (که در آن عبارت به تزویر الحاق شده) وجود دارد و صورت مجلس هانسارد (که آن قسمت را فاقد است) کاملاً از جهت مضمون یکی هستند و نیز ادعا میکنند که گزارش روزنامه تایمز "مستقیماً خلاف آن قسمت مشکوکی است که در خطا به گشایش ذکر شده است" در حالیکه مردك با دقت تمام در این باره سکوت میکند که در جنب این اختلاف ادعائی "آن قسمت مشکوک" با صراحت تمام در گزارش مزبور ذکر شده است.

ولی با تمام این احوال نویسند بی نام حس میکند که گرفتار شده است و فقط حيله دیگری ممکن است او را نجات دهد. در حالیکه مقاله پراز دروغهای بیشرمانه خود را، همچنانکه واضح ساختیم با دشنامهای متین از قبیل: "سو" نیت، "بی شرافتی"، "بیان اکاذیب"، "در این نقل قول دروغ"، "این دروغهای بیشرمانه"، "نقل قولی که کاملاً ساخته شده است"، "این جعل رذیلانه" و غیره پرمیکند لازم میشمارد که دعوی را بزمنه دیگری بکشاند و بالنتیجه وعده میدهد که "در مقاله دیگری نظر خود مان را (یعنی نظرسنویسند بی نامی را که دروغ نمیکوید) در خصوص نطق گلاذ ستون بیان کنیم". مثل اینکه نظریه خالی از صلاحت این آقای بی نام کمترین ارتباطی با اصل موضوع داشته است. این مقاله دوم در کونکورد پای ۱۱ ژوئیه وجود دارد. مارکس باردیگر در فولکس شتات هفتم اوت پاسخ داد و این مرتبه راجع بقسمت مورد بحث گزارشهای روزنامه مورنینگ ستار (Morning Star) و مورنینگ آدورتر (Morning Advertiser) مورخ هفدهم آوریل ۱۸۶۲ را نقل نمود. بر طبق این دو روزنامه گلاذ ستون میگوید که باین تزیاید مست کنند ثروت و قدرت با اضطراب مینگریست اگر باور داشت که منحصر بطبقات توانگراست (classes in easy circumstances) ولی این تزیاید فقط محدود بطبقات دولتند است (entirely confined to classes possessed of property). این گزارشها نیز کلمه بکلمه "جمله به تزویر الحاق شده" را میآورند. بعلاوه مارکس یکبار دیگر با مقایسه متن روزنامه تایمز و هانسارد ثابت میکند که صورت مجلس هانسارد فاقد عبارتی است که گزارش سه روزنامه مستقیماً از یکدیگر فردای نطق بیک نهج بعنوان اظهارات واقعی ناطق نقل کرده اند و بنا بر "عادت" در آن صورت مجلس تجد نظر شده و یا با اصطلاح مارکس گلاذ ستون آن عبارت را بعداً (کش رفته است) و در خسانه اعلام میدارد که دیگر برای ادامه مکاتبه خود با نویسند بی نام وقت ندارد. ظاهراً این نویسند هم خسود خسته شده بود. بهر حال مسلم اینست که شماره های دیگر کونکورد یا به مارکس نرسید. چنین بنظر میآید که این موضوع دیگر مرده و مدفون شده است. اگرچه باز پس از آن کسانی که با دانشگاه کبریج رابطه داشتند یکی دو بار ما را از پاره ای شایعات اسرارآمیز در خصوص جنایت ادبی عجیبی که گویا مارکس در کتاب کاپیتال مرتکب شده است باخبر نمودند ولی با وجود کلیه تجسسات مطلقاً نتوانستیم مطلب دقیق تری در این خصوص بدانیم تا ناگاه در ۲۹ نوامبر ۱۸۸۲، هشت ماه پس از مرگ مارکس، در روزنامه تایمز نامه ای صادر از تورینیتی کالج کبریج (Trinity College, Cambridge) مدلی تایمز (Morning Advertiser) انتشار یافت. این مردك که در ملامتترین محیط همکاری و تعاون بار آمده است نخستین فرصت را مورد استفاده قرار داد و نه تنها ما را از نجواگریهای کبریج آگاه نمود بلکه نویسند بی نام کونکورد را نیز شناساند.

Laskerchen (a)

Bebel (a)

Morning Star (a)

Morning Advertiser (a)

Trinity College, Cambridge (a)

Sedley Taylor (a)

مردك تریستی کالج میگوید: « آنچه بسیار شگفت انگیز بنظر میرسد اینست که مقدر شده بود پروفیسور برنتانو (که آنوقت در برسلو بود و اکنون در استراسبورگ است) سو^۱ نیت آشکار مارکس را در نقل نطق گلاذ ستون که در خطابه (افتتاحیه) آمده است افشا^۲ نماید. آقای کارل مارکس که ۰۰۰ کوشید از این نقل قول دفاع نماید جسارت را باین درجه رسانید که در حال تشنجات مرگ (deadly shifts) تشنجاتی که در اثر حملات استادانه برنتانو خیلی زود گریبان و پراگرفت، مدعی شد گلاذ ستون قبل از آنکه صورت مجلس هانسارد منتشر شود در متن نطق خویش، که تایمز انتشار داده بود، دست برده و قسمتی را که واقعا برای یکنفر وزیر دارائی انگلستان رسواکننده بود کسر کرده است. هنگامی که برنتانو با مقایسه دقیق متن ها ثابت کرد که گزارش تایمز و صورت مجلس هانسارد مطابق یکدیگرند و معنائی را که آن قسمت با مهارت جدا شده باظهارات گلاذ ستون داده است کاملا نفی میکند مارکس بدعوی اینکه فرصت ندارد عقب نشینی کرد^۳.

پس این بود که مطلب^۴ باین صورت افتخار آمیز است که مبارزه قلمی بی نام آقای برنتانو سود در کونکوردا یا درواهمه خلاق و پراز تعاون کهریج منعکس گشته است. اینست مقام وی و چنین است کیفیت تیغ برکشیدن این سن ریز (۵) اتحادیه صنعتگران آلمانی که (بیک حلقه استادانه) او مارکس، ایمن ازدهای دوزخ بسرعت در میان (تشنجات مرگ) ازپای درآید.

بااین تفصیل تمام این حماسه سرائی آریوست (۵) مآبانه تنها برای پنهان کردن عقب نشینی های سن ریز ماست. اینجاد یگر صحبت از "الحاق مزرانه" و "جعل" نیست، بلکه فقط (نقل قولی که ماهرانه انتخاب شده) (craftily isolated quotation) مورد گفتگوست. تمام مطلب تغییر یافته بود و سن ریز و عقب دار کهریجی وی بخوبی از علت آن آگاهی داشتند.

چون روزنامه تایمز حاضر نشد جواب اله انور مارکس را درج کند مشارالیهها در مجله ماهیانه تودی (۵) شماره فهره ۱۸۸۴ بوی پاسخ داد و بحث را به تنها موضوع مورد نزاع کشانید: آیا مارکس عبارتی را به دروغ الحاق کرده است یا نه؟ آقای مدلی تا پلر جواب میدهد که بعقیده او در نزاع بین مارکس و برنتانو^۵ موضوع دانستن اینکه آیا عبارتی در نطق گلاذ ستون وجود داشته یا نه در مقایسه با این مسئله که نقل قول بقصد تصریح نظر گلاذ ستون یا تحریف آن بوده است در درجه دوم اهمیت قرار میگیرد^۶ و سپس قبول میکند که گزارش روزنامه تایمز واقعا محتوی تناقضی در مبادی است - اما اگر مجموع نطق بد رستی توضیح داده شود (یعنی اگر مطابق نظریه لیهرال - گلاذ ستونی تعبیر گردد) آنچه را که گلاذ ستون (خواسته است بگوید) میرسانند (مجله تودی مارس ۱۸۸۴). مضحك ترین قسمت داستان اینجاست که مردك کهریجی اکنون اصرار میورزد نطق را از روی صورت مجلس هانسارد که بنا بگفته نویسنده بی نام برنتانو (عادت) بر نقل از آن جاری بوده است نیابرد بلکه از گزارش روزنامه تایمز نقل کند که باز بقول همان برنتانو (ضرورتا ماست مالی شده است). این طبیعی است زیرا آن عبارت کذائی در صورت مجلس هانسارد وجود ندارد. اله انور مارکس بوج بودن ایسن نحوه است لال را با کمال سهولت در همان شماره تودی ثابت نمود. یا آقای تا پلر موضوع مورد نزاع ۱۸۷۲ را خوانده است در این صورت اکنون نه تنها از راه الحاق بلکه از راه حک مرتکب تزویر میشود و یا اینکه اصلا مورد بحث را نخوانده است در اینحال موظف بود دهان فرو بندد.

بهر حال مسلم شده بود که وی حتی يك آن هم جرائم پافشاری در باره اتهام دوست خود برنتانو که مدعی بود مارکس به تزویر چیزی الحاق کرده است نداشت. اکنون او بطارکس از این بابت که چیزی الحاق کرده است ایراد ندارد بلکه بعکس مدعی است که وی عبارت مهمی را حک نموده است. ولی همین عبارت مورد

Saint Georges (۴)

(۴) اشاره به (Ludovico) Arioste شاعر دوره تجدید ادبی ایتالیاست (۱۵۲۳-۱۶۷۴) که در اثر معروف خود بنام زلاند خشمناک با بیانی پراز بذله و طنز دوران فتودال و توکتازی نجبارا مورد انتقاد قرار داده است.

To-Day (۴)